

رسانیدند و تقریر فتنه انگیزی که سالها همیا کرده بودند بجهت ترس از مولت اهل اسلام بزبان آنچنان آوردند بر ما
 آغاز نهادند و هرگاه شهادت آن خلیفه بر حق و مخالفت حقه خاتم الخلفاء امیر المومنین علیه السلام صورت
 گرفت طرد او بعد از مجسمین و مخلصین آنجناب نمودند و خوشیستن را بشیبه علی لقب ساختند و این در آراء
 کمال فرحت و شادای لعیب ایشان شده خواستند که کمالات شمار خست ذخائر خود را بعد غرقه در پای
 انظار و ابراز آرزو این فتنه را که قریب الاطلاق والاتفاق بود دراز و پهناور نمایند کلان تر این کرده عجب
 بن سبب بود یعنی متعاقب بود که سالها در بیروت علم تلبیس و ضلال اخراشته و نرد و غا و فعل باخته بسرد و کم
 فتنه انگیزی چشمیده و تشیب و فرزان این صحرانوردی خلیلی پرکار برآمده هر کس را از اهل فتنه بطوری بسیار
 دامن آغاز نموده و فرخور استوار هر یک تخم ضلالت کاشتن بنیاد کرد اولاً انظار محبت و خلاص
 بخاندان نبوی و دودمان مصطفوی و تحریص بر محبت اهل بیت و استحکام درین امر شروع کرده و الزام
 جانب خلیفه بر حق و ایشار او بر دیگران و سیل نکردن بخالفان او بیان نمود و این معنی مقبول خاص عام
 در مغرب کافه اهل اسلام گردید و باعث اعتقاد بر فضیلت و خیر خودی او گشت و چون جماعه را باین
 راه گرفتار کرد اولاً القا نمود که جناب مر تقوی بعد از پیغمبر افضل مردم و اقرب ایشان است بسوا
 پیغمبر و وصی او و برادر او و امام او است و آیات فاضله و وارده در فضائل آنجناب و احادیث مرویه
 در مناقب آن عالیجناب باضمیمه بفرمودات و مختصرات خود منتشر ساخت بر گاه دید که تلامذه او تفضیل
 بناب مر تقوی بر جمیع اصحاب قائل شدند و اینی در اذهان ایشان رسوخ و استحکام پذیرفت جماعه را
 بخلص اخوان خود گردید و بیاران خود دیگر تعلیم کرد که جناب مر تقوی وصی پیغمبر بود پیغمبر او را بعضی
 بلیقه ساخته و خلافت او را در قرآن مجید از آیه انما ولیکم الله ورسوله استنبط میشود لیکن صحابه بغایبه
 رویت پیغمبر رضایع ساختند و اطاعت خدا و رسول نکردند و حق نفس را تلف نمودند و همه بر سر
 مع ذنبوی از دین گشتند و مناقشه که فیما بین سیدة النساء و خلیفه اول در باب فدک رفته بود و
 فرمای صلح و صفای انجامیده دست آویز و متمسک ساخت و هر یک را کتمان سر و صیبت سبب آن نمود

صفوی تصنیف شده اند غالباً تانی و متخالفند از چنانچه بر ناظران محجب نیست و اگر هر دو از شیوه
 غیر اثنا عشریه است موقوف شدن تبدیل و تحویل آنها از خود و تدبیر منسوخ است زیرا که با دشمنان بی
 امکان صفوی مروج فرق دیگر نبودند تا از تقسین قوانین مذاهب فرق دیگر را انضباط و استحکام حاصل
 شود سیوم و چهارم آنکه در عادی تخصیص موقوف کمال و تبدیل در ندهد بجهت عدم وقوع آن در مذاهب
 دیگر و چیزی منع است چه تحویل و تبدیل در اصول مذاهب اهل سنت همیشه از مذاهب شیعه و وقوع یافته
 چنین استناد ابتداء فتنه و سواد و برهم زدن مخرج حضرت غیر العباد واجب است این سبانی از ممنوع است
 البته هم اینهمه فتنه ای ممتدة الرواق مشیدة المظان از منافقین قهرش و دیگر منافقین معاصر حضرت در
 انانات علیه آل و سلم بوقوع آمده چنانچه عقل و نقل دلالت بر آن دارد و میانش بسبب اجمال نسبت
 بهرگاه جناب حضرت خاتم الانبیا علیه آله فضل التحیات و اکمل التسلیات مبعوث گشته تدر و شروع دعوت
 بن حق نمودند کفار قریش در صد و ایزاد امانت و قتل آنحضرت قلع و قمع مراسم شریعت آنحضرت در آید
 نیت درین باب فرود گذارشت نکردند لیکن چون عنایت الهی شامل حال آنحضرت بود آن همه مسلمان
 در اطفا کوره حق نموده بودند ضائع و ناجیر گردیدند و ز سپوز ابواب فتوحات بی اندازه
 بود روزگار فرخنده آثار اولیای دین مبین گشوده میشد تا آنکه تمم موعظ زاده الله شرفاً
 تعظیماً و دیگر بلاد بوقوع آمده حسنا دید کفار قریش و دیگر مردم طوعاً و کرها بطمع زحافت نبوی
 رخ فوج داخل اسلام شدند و از آنجست که برخی ازین اشخاص قرابت با جناب داشتند و بعضی بصحابت
 حضرت مشرف شده بودند مردمی که بر لفاق آنها اطلاع نداشتند نظر بظواهر اسلام آنها فریب
 خوردند و از آنجا که عداوت اهل اسلام در دلها می اکثر آنها ثابت و راسخ شده بود و اول آنها با زبان
 اهل آنها باطن برافق نبود و بجزای ما الضمیر حدیثاً الا قد ظهر فی ظنناک لساناً که کنزات خاطر خاست
 را آنها گاه گاه ظهور و بروز کرد و چنانچه در جنگ حنین در چینی که در اول امر شکست پذیر
 لام افتاده بود ابرو سفیان که راس و رئیس ارباب لفاق و سر کرده اجزای بود و جنبش باطن
 اق موطن را ظاهر کرده بزمنه الان لطل اسحر مترجم گردیده لفاق و شقاق خود را بلند کرد و

و متعلق کلام شرط فرموده و آنچه در مناظره شیعه درین کتاب مرقوم خواهد بود از کتب معتبره شیعه منقول
 خواهد شد مستصفاً بشرط آنکه لازم چنان بود که تجاوز از شرط اقرمانیه مخدوم برود و هر چه تا متر شمر طریاف از منقول کرده
 در نظر حساب این باب سوره ذکر کرده که در کتب معتبره شیعه از ان یعنی و اثر نیست چنانچه بزرگان کتب امامیه شیعه
 چون شرط و مفارده ایدر کتب باز ما از تو نیز نجیم ولی شرط چندین نیست
 باینکه این کتاب بر بیان مسائل اصول و فروع اهل سنت موضوع نیست تا بر طریب یالس که بزرگان
 نامه مخدوم جاری شده مریدان و معتقدان با زمان سابقین برین طایفه که جناب ستطاب دارند سمعاً و طعناً
 که بیان بر چشم یکدیگر شتر و بسع رضا قبول نمایند و ندانند بلکه بنامی کتاب بر الزام شیعه نهاده نقل
 از کتب معتبره شیعه لازم است و از آنجا که در اکثر مواضع این کتاب ادعا نموده که رو سخن جامع فروع شیعه
 است نقل از کتب معتبره که نیز معنی است بلکه بفرقه ارسال فروع و اصول غیر آن رسانا کرده نقل از کتب معتبره
 آنفرقه تحتم است تا در الزام آنفرقه ایدر میشود مخدوم با وجود ادعای اینصورت است و آن نموده و ایفا و عذر فرود
 پس آنچه در مختم مباحث این کتاب خصوصاً باب اول که صدق اساطیر الاولین است ذکر یافته سناط اعتبار
 نیست هموس از آن فرقی که شیعه آن از توهمات سو و اویم است لخص کتب نقل از کتب معتبره فرقه از
 فرق شیعه تحتم است و اخیر آن این گونه فسانه سر اینها سناط اعتبار نیست و از در جبر و ثوق و عتماد سناط اعتبار
 و هم آنکه آنچه افاده فرموده که مذکور است حدیث ظهورات رنگارنگ و در صورتها گوناگون پوشیده و از
 سلاطین صفویه تبدیل و تحول این مذہب موقوف شد کلامی است خارج از منہج سدا و که از تعلقت و عناد
 ناشی شده چه اگر ادوا شیعه امامیه اثنا عشریه است تلبیس آن فرقه از ابتدا حدیث بکسوتها گوناگون
 و ظهور آن بالوان رنگارنگ در حیرت است و نیز موقوف شدن تبدیل و تحول مذہب این فرقه بطور
 دولت پادشاهان ذوالاقتدار صفویه اندر اشد بر ما هم نیز ممنوع است در جرح کتب متقدمین متأخرین اثنا عشریه
 که در جمیع اطراف مکنات عالم خصوصاً در ممالک سبیعه الارجا هندوستان سائر بلاد است و
 بین الامام شد اول شایع عدل و منعم است و کتبی که مشر از ظهور و بعد از ظهور دولت سلاطین عالیشان

تراض و حکم عمومی و در مقابل نفس سبحان نبوی گفت اعدایا محمد فاذنتم تعدل حنة قال اعان الله
 بعدل اعدا و اللعين قال هذه قسمة ما اريد و جالده تعجبته قاله بسبح من ضدته و هذا
 بمقرون من الدين كذا في معلوم ميشود از نظر و در حال منافقين كدره و تراود گفتند بل انما من الامر من شئ
 لنا همنا لو كانوا عهدنا ما اتوا و ما قتلوا و درين اقوال تصريح بقدرست و قول طائفة از مشركين لو شاء الله
 عهدنا من دونه من شئ و قول گروه از آنها و نطق من ليشاء الله لا طيرة كقوله سبحان الله و طائفة ايجاز
 ال فكل و رجال الهى و تصرف در افعال او نموده بآنرا آنها را منع و تخويف فرموده بقول او تعالى
 سبحانه و رسول الله و عن فصيح سبحان ليشاء و هم سبحانه لولن في الله و بهوشه في المحال الى غير ذلك
 ن بود حال منافقين و مخالف و اختلاف آنها در زمان آنحضرت عليه السلام و حال آنکه آنحضرت
 كمال شوكت و كرامت و نهايت قوت و صحت بدن بود و همواره با آنحضرت بطرف مناجات مسلك
 ميروند و در ظاهر اسلام و امان نمودند و در باطن خبيث و طوط خود نفاق را متخمين ميديستند لکن نفاق
 نما در هر وقت بسبب اعتراض آنها بر حرکات و سكنات آنحضرت ظاهر ميگشت بسبب افشاندن تخمين
 تراعات و زديمن لکن نخل شبهاك سر فلک شيد انتمی ترجمه كلامه اقول و بهستين جناب عمر فاروق
 بسيار رسول تشكيك و اعتراض بر قول افعال و احكام حضرت سيدنا ام علي و آل السلام بودند
 تا آنچه كتب حاويست و تا به پنج شاهدان معنی است و استيعاب آن خارج از طور مقام است لا بوم به
 هي ازان اکتفا نموده ميشود و از آنجا مسلم با سندش در صحيح خود روايت کرده عن سلمان بن
 يحيى قال قال عمر بن الخطاب في قسم رسول الله قسما قتلته و الله يا رسول الله لغيره لولا ان كان آخر
 بهستم قال خير في بين ان ليا لونه بالفضح او بخلوني و لست باخل از سليمان بن مويريست گفت
 من الخطاب كقسرت فرسود رسول خدا قسرت را پس گفتم سبحان الله اسما رسول خدا خير ان شما من
 لولا بانها عطا فرمودي بحق بزرگان از آنها آنحضرت فرمود معي ساقتند مراد نيكه سوال كنند از بن
 بشرى بهر گوني يا مرنجل منسوب كنند حال آنكه من بخل نيستم نيز مسلم روايت کرده ان عائشة ترويح اسب
 البتة ثم رسول الله ليلية من الليلي ابلولة العشاء و هي التي تسمى القمحة فلم يخرج رسول الله حتى قال عمر بن الخطاب
 ...

سزاوار گشته بطبع حطام دنیا و به در صد و انقباضی حال خست اشتهال خود در آنکه بظاهر خود را در
 جو که مخلصین اهل اسلام داخل کردند و در باطن بر صد و بر هم زدن دین بسین بودند و قابوی وقت
 می بستند تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سحر را در حست الهی انتقال فرمودند مگر زناات خاطر خود بمنبره نمودند
 جلوه گر ساختند و حدیث شریفی در آن است که **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نیز موید این معنی است و حمل لفظ اغلیه بر لفظ جوانان
 و قریش مانند زید پدید نظر او چنانچه علمای اهل سنت در کتاب آن نموده اند تا موهوم است چنانچه حمل است
 که صیغه تصغیر درین مقام محبت تحقیر شان آن اشخاص باعتبار امور اخروی می یوده باشد نه محبت اهل
 عمر آنها چنانچه توهم نموده اند نیز احتمال دارد که تصغیر در اینجا از قبیل این قول شاعر باشد
وكل الناس سوف يدخلونهم دو وجه تصغر منها الاكمل

یعنی تصغیر شان آن اشخاص باعتبار امور دنیوی و تفخیر آنچه از آنها در تخریب و ابطال و استیصال
 دین بسین صادر شده عبدالکریم شهرستانی که از اعظم علمای اهل سنت است در کتاب ملل و نحل العبد
 از بیان آنرا اول شبهه که در طوائف مخلوقات واقع شده شبیه الیه است گفته که مصدر آن استبداد
 و اختیار بود رای او در مقابل نفس و هوی بود معارضه امر و استکبار و ترجیح او ماده تخلق خود را که
 نار باشد بر ماده کون حضرت آدم علیه السلام که طهران بوده و بعد از ذکر شبهات الیه و الشهاب آن شبهت
 در جواب آن تطبیق شبهات ماضیه است مرجمه بران مقالی گفته که ماخص آنرا با فواید دیگر که در اشعاری
 مرجمه و تخمین آن مناسب است از کتب دیگر نقل می نمایم میگوید چنانچه تقریر کردیم که شبهه نامی که در آخر زمان
 و قمر ع یافته بعینها همان شبهه است که در اول زمان و قمر ع یافته هم بسین هم میگویم که در عصر سنی
 و در دوره هر صاحب علمی شبهه نامی است او در آخر زمان ناشی از شبهه نامی خصامی اول زمان است

از کفار و منافقین بیشتر آن از منافقین است و این معنی هر چند از اهم سابقه بسبب تمامای زمان بر ما مخفی
 است و در بعضی است مخفی نیست که شبهه نامی فرق آن ناشی از شبهات منافقین زمان حضرت نبوی است
 که در امر و نهی راضی بکار آنحضرت نبودند و شروع کردند در چیزی که فکر او در آن داخل نگذاشتند
 نسبت در سوال نمودند از امری که از سوال و غرض بدان شروع بودند و میباید بیاطل کردند
 و در کتاب او در این باره مذکور است از امری که از او میخواستند که از او بپویند

و کتب

و نماز فرمائی و می نکتند و او در بار می کنند من سست و این روایت مشهورست با آنکه آن صلح بوجی واقع شده
 نه برای و اجتماع و عمر گوید گفته تو با ما گفتی که زود باشد که بزیر آن خانه کعبه برویم و طرف
 سجا آسیم فرمود آری و لیکن ای شریح گفتیم که امسال خواهد بود گفته من فرمودم عمر بخور که تو زیارت
 خانه کعبه خواهی رفت و طایفه خواهی کرد عمر گوید همچنان بلول و مخزون از مجلس آن روز برنگاشتم
 و نیز در ابوبکر فرستم و آن حکایت که بعرض حضرت رسالت رسانیده بودم با و سبب گفتند و همان
 جواب که رسول گفته بود از ابوبکر شنیده و بروا استی آنکه ابوبکر گفت است عزم
 بر روی دست در رکاب او زن میسج او می گوید که در می نویسد که در دست در بر چه کند بوجی کند مصلحت
 در آن باشد لکن سست از عمر که گفت بسیار اعمال ما از نماز و روزه و صدقه و خنق نمود و سست
 آنهارت آن جرأت که از آن حد و ریشه بود با سبب از این قبول امور بسیار در بناب عمر و سبب از خود
 تغییر و ملال خاطر خاطر آنحضرت پیش از آنکه از آنجا فریاد مشکوه در نیاید و آنکه آنجا در عتقاد آن سبب
 عمر جابر بن ابی سلمه میین آناه و انتقال از آنسبع احادیث من میرود و عجیب از آنکه این کتاب در انتقال
 معتبر کون انتم که تهاکت الیوم و ان تصار کما حدیث که بهایینا القیه ولو کان موسی حیا ما یسعه الا
 تبعی رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان روایت سست از جابر از عمر بود و سستی که آمد از سبب سست
 را عمر بن الخطاب پس گفت باید سبب که می شنویم حدیث را حکایتها از میوه که خوشی است آید از آن حدیث
 و حکایات آیامی بنیور ای میزنه که نبوسیم بعضی از ان احادیث را پس گفت آنحضرت بطریق زجر و
 نکار آیا متوجه شد روین اسلام و در بودن دین اسلام و سست تمام کامل که محتاج جبرینی دیگر نباشد
 تا از ان کتاب استفاده نماید چنانکه متوجه شد میوه و نصایح و افتاد نیز تیره سیرت و داوی سست تا تحقیق آن
 من ملت و شریعت را سفید و پاک در صاف در روشن خالص از شک و شبهه و سبب از اشتباه و التباس
 که موسی زنده میبود گنجی لیش ندانست او را که پروردی من چه جا تو م آور تمام مردم غیر ایشان از سبب
 به شرک هم منسوخ شد بشریعت من روایت کرده است این حدیث را احمد و بیقر در شعب الایمان
 نیز در فصل ثالث از ان باب آورده است و عمر بن الخطاب پس رسول الله
 بسبب من التورثه نقا باره رسول الله زنده نشد به ان ترا و نسک فرموده ...

الاسلام فی الامس ترا وحرایه روايته قال ابن شهاب و ذکر لی ان رسول اللہ قال وما کان کلم ان تترزوا
 رسول اللہ علی الصلوة و ذلک عن صالح بن عمر بن الخطاب یعنی تاخیر کرد و زمانیکه رسول اللہ در شب
 از شبها نماز عشارا که آنرا عتمه خوانند پس بر نیامد پیغمبر خدا تا آنکه فریاد کرد و عمر گفت خواب نمتن
 زمان و اطفال پس بر آمد رسول اللہ و فرمود اهل مسجد را هر گاه بر آمد بر آنها انتظار نمیکنند نماز را
 هیچیک از اهل زمین سوا شما این قول فرموده بود و ندیشی از آنکه اسلام و مردم شائع شود و زبا
 کرده است حرمله در حدیثش انیکه این شهاب زهری گفت که روایت بمن رسیده است که پیغمبر خدا
 فرمود نیر شماره اگر رسول خدا را تقدم کنید بر نماز و این قول فرمود در وقتیکه فریاد کرد و آواز بلند
 کرد و عمر بن الخطاب از آنجا قصه حدیثیه است و آن از شهابی قصص است بخاری در صحیح خود
 حدیث طولانی روایت کرده بطریق اختصار ذکر کرده میشود فقال عمر بن الخطاب فایست نبی اللہ
 فقلت است نبی اللہ حقا قال بل قلت استنا علی الحق و عدونا علی الباطل قال بل قلت فلم
 تعطی الدنئیة و دنیا اذا قال ان رسول اللہ است اعصیه و هو ناصر می قلت اولست تحذرنانا
 سنائی البیت من طرف به قال بل افاخبر تک انانا تیه العام قلت لا قال فانک اتیه و تطوف به
 قال فایست ابابکر قلت یا ابابکر ایس نه اسبب اللہ حقا قال بل قلت استنا علی الحق
 و عدونا علی الباطل قال بل قلت فلم تعطی الدنئیة فی دنیا اذا قال انه رسول اللہ و ایس لعیس
 رب و هو ناصر فاستمسک بجزءه فواللہ انه علی الحق قلت او ایس کان سیدنا اناست البیت
 من طرف به قال فافخبر تک تاتیه العام قلت لا قال انک تاتیه و تطوف به قال انه ہی قال عمر
 فقلت لذلك اعمالا و در روضه الاحباب میفرماید مراد است از عمر بن الخطاب که گفت در آن وقت
 ام غنیمت در دل من پیدا شد و مرا حجت کردم با حضرت مرا حجتی که هرگز بمثل آن نکرده ام و میفرماید
 آنکه گفت رفتم نزد حضرت و گفتم تو پیغمبر بر حق هستی فرمود بلی هستم گفتم ما بر حق هستیم و دشمنان ما بر
 باطل فرمود بلی گفتم مقتولان ما در بهشت هستند و مقتولان ایشان در دوزخ فرمود بلی گفتم
 ما این منقصت مذلت قبول کنیم و با این طریقه صلح نموده باز میگرددیم حضرت فرمود ای پیغمبر خطاب
 به شما که در دنیا و آخرت ما را یاری کنید و ما را از دشمنان ما یاری کنید

گفت بر فتم پس نوشتم کنی را از اهل کتاب بیتر آدم پس گفت مرا نیز خدا چیست این گفتیم
کتابی است که نوشتم آنرا تا زیاد شود بان علمی بمسوی علم بالحق بعباد آنحضرت یا آنکه سرخ شود روی مبارک
آنحضرت بر نصف خیر منجی نیست قول جناب عمر بن الخطاب نسیم احادیث من بود فتمجدد الالهات بر کمال بیان
خاطرش با حکام لوزیت دارد و قول آنحضرت است و کون اتمم دلیل تحمیر سقوط و روی فنی آشنائی عدم
سیالات فاعلی این فعل در موردین دارد و قول آنحضرت لا تسالوا اهل الکتاب عن شیئی فانهم لن یبدوکم ذموا
و انکم لاکذبا بحق اولئک قد اصابکم الفس است در آنکه شکره این فعل غیر از تصدیق باطل نکند معنی امری دیگر نیست
نیز از روایت ثانی کتاب مشکوه معلوم میشود که ابو بکر از حضرت غضب پیش مرتبه ساخت و از روایات صحیح الباب
معلوم میشود بعضی انصار او را به تغیر روی مبارک حضرت بغضب آنحضرت خبردار گردانید و این دلالت
بر تعدد قصه میکند پس با وجود شیع آنحضرت فرمود است و کون اتمم مکرر این فعل شیخ از و سرزد و فکر
خود را در عرض مخالفت حضرت رسول مختار انداخت و سبالات این نمود و خود هم استشعار عدم
صفای طوبیت نموده از حد ایفیه که صاحب رسالت آنحضرت بود سوال میفرمود اهل فکری رسول اللہ صرح
المنافقین حد ایفیه در جواب فرمود که من انشای سر و سوت خدا نمیتوانم کرد و در روایت گفت استم غلبت
این بود حال این بزرگ در معارضه و تجادل با سرور کائنات علیه السلام در محبت بدن و کمال اقتدار
آنحضرت و آنچه درین طریق بیان مرفوع موت آنحضرت و بعد از وفات آنسر در لوقوع آمده از غایت استشمار
سنگینی از بیان است بنا بر اطمینان قلب مستفیدان به ذکر برخی از ان اکتفا می رود و بعد از کرم است
بعد از ذکر قول سابق فرموده فاول تنازع وقع فی مرضه علیه السلام ما رواه محمد بن ایل الجبار
یا سنازه عن عبد اللہ بن عباس قال لما اشتد بالنبی مرضه الذی مات فیہ قال یترنی بدوات و قرطار
الکتب لکم لا تضلوا بعدی و قال عمران رسول اللہ قد غلر الوجع حسبا کتاب اللہ فکثر اللفظ فقال علیه السلام
توموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال ابن عباس الرزیه کل الرزیه ما حال بیننا و بین کتاب
رسول اللہ بخلاف الثانی مرضه علیه السلام انه قال جزوا حبش اسامة لعن اللہ من تخلف عننا فقال
مریق یحب علینا امثال امره و اسامة قد برز من المدینة و قال قوم کثرت مرضی لینه فالتسع فلو بنا بقره
و اسحال منزه فنه حتمه نظر الشیش بکون من امره یعنی اسر اوها جهاد است که در مرض آنحضرت و اوقات

يتغير فقال ابو بكر تكلمت الشواغل ما ترى بوجه رسول الله فقال اعز بالله من غضب الله وغضب رسوله رضي الله
 عنه ربه محبي نبي فقال رسول الله الذي نفس محمد فيه لو بد لكم موسى فواتبعتموه وتركتوني لفضلتم عن سواد
 ولو كان موسى حيا وادرك النبي لاتبعتي رواه الدرر السنية وروايت است از جابر كه آورده كه فرمود بنوم نسوة يا
 از لوريت پس گفت عمر اين نسوة ايست از لوريت پس خاموش شدند آنحضرت پس خواندن گرفت عمر آنرا
 حال آنكه روى مبارك آنحضرت از حالى بحالى ميگشت از غضب پس گفت ابو بكر عمر اگر نديد لوريتان
 گريه كننده يعنى مبري تو نمى بيني حالتى كه در روى مبارك حضرت پيغمبر خدا پيدا است پس نگاه كرد عمر لسب و روى
 مبارك آنحضرت و ديد اثر غضب را در روى پس گفت پناه مى برم سجد از خشم خدا و خشم رسوله خدا را راضى
 شديم سجد با نيك روى پروردگار ماست در راضى شديم با سلام كه روى دين ماست در راضى شديم بمحمد
 كه پيغمبر ماست پس گفت پيغمبر خدا سوگند سجد كه بقاى ذات محمد در دست قدرت اوست اگر ظالم
 شود شمارا موسى پس متابعت كنيد او را و بگذاريد مرا همراه آئينه گمراه ميشويد و در مى افتيد از راه راست
 ما اگر ميبود موسى زنده و در مى يافت زمان پيغمبرى مرا همراه آنكه پيروي ميكرد مرا روايت كرده است
 اين حديث را در مسند ربيع الباري در آخر مجلد تاسع از حديث جابر آورده قال نسيم عمر كتاب من التوراة
 بالعربية فجاوبه الى النبي فجعل لقرأه ووجه رسول الله يتغير فقال رجل من الانصار وبيك يا ابن سخطا
 الا ترى ووجه رسول الله فقال رسول الله لا تسالوا اهل الكتاب عن شئ فانهم لن يعيدوكم وقد ضلوا
 و انكم انما تكذبوا بحق اولئقد قوا باطل و الله لو كان موسى بين اظلمكم ما حل له الا ان يقبضني لولا
 عركت سدا از لوريت بزبان و لغت عربى پس آورده آنرا بسوء پيغمبر خدا خواندن گرفت آنرا و در
 مبارك پيغمبر خدا از حالى بحالى ميگشت از غضب پس گفت مردى از انصار داي بر تو اين خطاب
 آيا نمى بيني روى پيغمبر خدا را پس گفت پيغمبر خدا سوال كنند اهل كتاب را از چيزى پس بدستى آنها تمام
 هدايت ننخواهند كرد و حال آنكه خود گمراه شدند بدستيكه شما يا كذيب حق نخواهيد كرد و يا تصديق باطل
 و سجد اسوگند اگر موسى در بيان شامى بود او را حلال نبود مگر اينكه متابعت كنند مرا بعد از نقل عايشه
 كثيره و غيره در مدينه باب روايت از خليفه ثانی ذكر كرده قال لظلمت فاستخف كتابا من اهل الكتاب
 ثم حبت فقال له رسول الله ما هذه قلت كتابا استخفتم ليزداد به علما ان ظننا غضب حتى احمرت

قصیده

بر تو میخوانم و صحبت از کلام مصطفی
 همچو تامل با مقدم هر دو را با هم سخن
 از بخاری حدیث مشکوٰۃ نقلش کرده است
 مصطفی در محضر اصحاب فرمود اینچنین
 هر که در و امان این هر دو زود و مسیحاقتین
 این دو را از هم جدا باشد جدا ممتنع
 زین خبر مفهوم بگیرد و که از ستر کیم
 تا که عترت یعنی تارک قرآن بود
 وقت حلت چون طلب فرمود قرطاس و دست
 گفت قرطاس و صورت از بهرین جان فکند
 نام نه بود سیم از بهر شما که گرسه
 چون شنید این حرف را از آن سید عالم
 گفت بخاری برین مرد این زبان غالی شده
 پس بود مارا کن باله و درین فضیله
 آن یک میگفت زود آرد قرطاس و دست
 چون هم گیر از آن غوغا ازین زود
 نیست جانگوز و پیغمبر نزاع و اختلاف
 ظاهر است انجرف کن احضار قرطاس و دست
 این نقلها چون قرنی بود مقصود را
 بر عایش را که ستر پادایت بوده است
 از کلام مصطفی هر کلام است که صحبت

گر معنی نسبت داری در الفاظش نگر
 تو که گروی اسی بر او را از توجیه بهره و
 میکند لفظ از آنجا بهر باب لفظ
 نیست خبر قرآن و عترت باید کار ازین
 تا ابد این که گوی است آن روشن گهر
 تا بنور من شود بر من کوشششان مقرر
 نیست غیر از ایلایت مصطفی کس را خبر
 گوش کن اکنون حدیث ثانی این مرد
 سید عالم گزین اصطفی خسر بشر
 تا آنکه و امان کاغذ را سپار از لولوی تر
 تا ابد باشد ایمن و از پادایت بهره
 مانع احضار کاغذ شد و این حالت عمر
 لب به زبان با نکرده نیست توشش معتبر
 زمین سخن حضار کرد دیدند گرم شورش
 در آن در میگفت حرفی را که سر زد از ده
 گفت بر خیزید ز اینجا تا بکس زمین کرد
 بی اطاعت کس نگیرد و درین فتنش برود
 مصطفی از بهر عترت خواست تنصیب و گ
 کار از لطفش رسیدن هر دو شد معتبر
 فهم کرد و مانع حضار کاغذ شد عمر
 بخدا امانت دهد و همه همه را کلام

که روایت کرده است آنرا محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح با سند مشرف از عبد الله بن عباس نقل کرده هر گاه هشتم
یافت بخاری آنحضرت که در آن رحلت فرمود گفت بیاید برای من در وقت دعا بخوانید و کافری که بر من است
کتابی را تا گمراه نشود بعد از من پس گفت عمر بن خطاب که سوگند از او در وقت شهادت است پس کتاب را
کتاب خدا و شورش و شمشیر بسیار شد پس آنحضرت فرمود بر بنیزید از پیش من منزه او از نسبت نزد من بنام
گفت ابن عباس منصبت کل مصیبت چیز نیست که حاصل شود در میان ما و در میان کتاب رسول خدا و آن
و در مرض آنحضرت آنست که فرمود و چه چیز ساخته پیش من که بکنید لعنت بکنند خدا تعالی آنکس که تخلف نمود
از جیش اسامه و اسامه فرمود که بدین میزده بود پس قومی گفتند که بر ما ائمه است امر آنحضرت و چه نیست
و گروهی گفتند که مرض بر آنحضرت کشید و یافته دل ما درین حالت بر ما رفت آنحضرت فرمودت نمیدانم
پس ما بر کنیم و پیغمبر ما کار آنست و در سبوحی انجامد بعد از آن در خلاف بنا بر این سبوحی گفته
انما اوردت هذين التنازعين لان المتخالفين ربما عدوا و ذلك من الاختلافات المباشرة في امر الدنيا
و هو كذلك و ان كان الغرض اقامة مراسم الشريعة في تزلزل القلوب و تسكين نامة الفتنة عند تلك الامور
و اقول و بالتالي التوفيق بودن این خلافها مسکن نامه فتنة ممنوع و اول بحث است بگفته اند جمع سخن
و سخن خلاف اول است چنانچه این عباس در وقت مذکوره این خلاف و تخمیر و زود وقوع آن بنا بر آنچه
از ابن عباس روایت کرده است قال اجمعين و باليوم الخميس ثم جعل تسبيل و مره حتى رایت علی خده كانها
نظام الكوكب قال رسول الله ايتوني بالكشف والدرات او اللوح والدرات اكتب لكم كتابا لن تضلوا
بعده فقل عمر ان رسول الله لعبد و ابن خلاف را اعظم و همه مصائب و در ایا شمر دن دلیل آنست
و محتمل است که آنحضرت اراده کرده باشد که هنگام قرب از شمال خود ازین عالم سجد پذیرد بر خلافت
جناب بر تقوی فرمایند چنانچه شیوه میگردد و تقریر من لفضله البدي که در حدیث هم در حدیث نقل
که در آن بجز این مقام جمیل الشیخ اهل البيت و واقع شده تفضلن بقصود آنحضرت شده مانع اعضا که طاکر
گردید و باشد استاد و در ما پیدا بلیل الکبیر سیرت السیدین الفقیه الدینوی فی شرح حدیث
قصید و موسوم بحقیقہ منظوم این هر دو حدیث را منظوم فرموده جز آنست معانی و در شفاقت
بمانی آن باعث شرح موضوعات است از آن گرفته میفرماید

یہ یا محمد بن عبد اللہ و ثنا علیہ و ذکر ما کنت از روہ فی نفسی کا یہ بخبر عن عیوب فقہیسل ان شیتغل الانصار بکلام
 مد و ت مدی الیہ فی البیعة و بالیعد الناس سکت النائرة الابیة ابی بکر کانت فلتتہ و فی اللہ شریفا
 فس جاد الی مثلہا فاقتلوہ فایما رجل بالیعد رجلا من غیر مشورۃ من المسلمین فانما اقرۃ ان لقتلہا
 سکت الانصار عن عوامہم لروایۃ ابی بکر عن النبی علیہ السلام الائمة من قریش و ہذہ البیعة
 علی التی و ققت فی سقیفۃ ثم لما عاد الی السبیہ الی الناس الیہ و بالیعد عن رعیتہ سوی جماعت کت
 بنی ہاشم و ابی سفیان من بنی امیہ و امیر المؤمنین کرم اللہ وجہہ کان مشغولا بما امرہ النبی علیہ السلام
 من تجزیہ و وقفہ و ملازمہ قبرہ من غیر مدافعتہ و لا منازعۃ انتی یعنی خلاف بیعت خلاف در امر اہمیت
 است و عظیم ترین خلفا ہا در امت خلاف و خلافت است چندیہ شمشیر اسلام برہم حق عہدہ و نیہ مانند
 شمشیر شد در اہمیت در ہر زمان و خدا بیجا انرا بر صدر اول آسان ساخت پس مختلف شد
 مہاجر و انصار و گفتند انصار منامیر متفق شدند بر سر خود و سعد بن عبادہ پس دریافت آنرا را
 ابو بکر و عمر و حال بانکہ جانہ شدہ و در سقیفہ بنی ساعدہ گفت عمر در انہی راہ و نفس خود مقام
 ترتیب میدادم و ہر گاہ رسیدیم در سقیفہ خواستم کہ آنرا بیان نمایم ابو بکر گفت باش ای عمر
 پس حمد و ثنا الی سجا آورد و ذکر کرد مقالی را کہ من ترتیب دادہ بودم گو یا از عیب سید
 پس شیر از انکہ انصار بکلام مشغول شونندہ است بسبب او در از کردیم و بیت نمودیم و بیت نمودن
 مردم یاد و نائزہ فتنہ و فساد و تسکین یافت بگر اینکہ بیعت ابو بکر بیک گاہ و ابی سابقہ بیعت
 و تدبیر بوقوع آمدہ خدا بیتی عالی شرا انرا از مسلمانان باز داشت پس ہر کہ معاودت مثل آن
 بکشید اورا ہر کہ بیعت کند دیگر را بغیر مشورہ مسلمانان پس ہر دور او در معرفت قتل آریہ و سب
 سکوت انصار از دعوی آنها قول ابو بکر شد کہ از سرور کائنات روایت کرد و الامت من قریش
 و این بیعتی بود کہ در سقیفہ واقع شد ہر گاہ در سجد معاودت نمود مردم میل با و نمودند
 بیعت کردند با او بغیر جمعی از بنی ہاشم و ابو سفیان از بنی امیہ امیر المؤمنین علیہ السلام
 مشغول بود بانچہ آنحضرت اورا بان نامور فرمودہ بود از تجزیہ و تکفین و دفن آنحضرت و ملازم
 قریب ہا و ملازمہ و ملازمہ را و استعدہ با کرداد از ملازمہ و ملازمہ و ملازمہ و ملازمہ

<p>کار می نبدیم قرآن را بی مطلب و کتب الذین هر دو حدیث ای طالب باه پند حرف پیغمبر از رو و هوا نفس بود هر چه میفرمود است را از رو و وحی بود آنکه را ایراد فرستاد از برای هتدا خاصه در امر گزین تبلیغ وی گردید رد قول سرور پیغمبران در امرین</p>	<p>اتباع آل تو از من نمی آید و گم گر خرد و آرزوی تو کن حکایت مختصر گفته ما بطن خدا در نشان آن خیر آید در نه بودی و حیا و حیا کردی در اهل حق از هوا می نفس خرم و حاشا که گردن کوفت امتش با تا ابد رفیع خللال از روش رد وحی است ای سپهر اهل برده در گذر</p>
--	---

نیز قول او سبناک باشد کلامی است غیر محصل زیرا که کتاب الله قرآن صامت غیر ناطق است و صحبت استعمال
او بر محمل و مأول و متشابه و ظاهر مطلق و عام و خاص ماسخ و منسوخ و مسماز و مشتکر و مشکک مانند آن
هر یک بر استنباط حقائق احکام او قادر نیست پس احتیاج افتاد با ما می که عالم سچاق او و کاشف
از حقایق او باشد تا ضل عارف قطب الدین انصاری شیرازی شافعی اعتراف بان نموده در بعضی
مکاتیب خود میفرماید راه بی راه نهی توان یافت و گفتن آنکه چون کلام الله در میان ما است بر شد
چه حاجت است بان میماند که مرضی گوید چون کتب طب است که اطباء نوشته اند چرا امر با اطباء رجوع باید کرد
و این سخن خطاست برای آنکه هر کس را فهم کتب طب میسر است که استنباط از آن توان کرد و مراجعت با اهل
استنباط می باید کرد که لودوا الی الله و الی المرسل و اول الامر منکم لعلم الله ان الله استنباطه منتم کتب
حقیقه صدور اهل علم است که بل هو آیات بنیات فی صدور الذین او کوا العلم بطون و فاتر چنانچه
حضرت امیر المؤمنین فرموده انما کلام الله الناطق و هذا کلام الله الصامت انتهى کلامه نیز قائل شد
میفرماید الخلف النحاس فی الایة و اعظم خلاق بن الامه خلاق الامامه از ماسل سیف فی
الاسلام علی القدره و بنیه مثل ماسل علی الامامه فی کل زمان و قدره مثل ذلک کما فی الصدور
الاولی فاختلف المهاجرون و الانصار فیها و قالت الانصار مننا امیر و منکم امیر و تفقوا علی
نسیهم سعد بن عبادة الانصار فاستدركه ابو بکر و عمر فنه اسحال بان حضرت سقیفه نبی ساعده
فقال حکمت از زنی نفسی کلامانی الطريق فلما وصلنا الی اسقیفه اردت ان الکلم فقال ابو بکر

واهم ما حثت به الفظة قالت وكان لعل وجه من الناس حيوة فاطمة فلما التوفيت فاطمة انصرف وجوده انما كان
 من على وكنت فاطمة لبعده رسول الله سنة اشهر ثم توفيت فقال رجل لزيد بن ابي عمير يا ابي عمير انما سمعتك تقول
 والله لا احد من بني اشم حتى يبايعه علي وفي حديث آخر فلما راسي على الخراف وجوه الناس عنده ضرت
 لي مصاحبة ابي بكر فارسل الي ابي بكر ان اتنا ولا اتنا معك احد وكره ان ياتي به لما عهد بيننا ثم عرفت ان
 ما هم وحدك فقال ابو بكر والله لا اتهم وحدي ما عسى ان يفتني لعل ابو بكر يدخل علي وقد جئت به
 نذوق مقام علي فحدثنا ما يبكيه اياهم قال اما بعد فلم يمنعنا ان نبايع ابا بكر انما انفضيتكم وانا انما
 عليك شجرة ساقه الله اريك ولكننا كنا نرى ان لنا في هذا الامر حق فاستبددتم علينا ثم فذكرت ما جئتم من
 رسول الله وحقهم فلم ينزل علي يذكر حتى سجد ابو بكر وصمت علي فشهد ابو بكر بحمد الله واثني عليه بما هو عليه ثم قال
 ما بعد فوالله لقرابة رسول الله حسب ان اصل قرابتي واني والله ما لوت في هذه الاموال التي بينكم
 عن النجيد ولكني سمعت رسول الله يقول لا نورث ما تركناه صدقة انما لكل آل سمعته هذا المال مني واني
 ما اراه امر احسنه رسول الله الا صنعتة انشاء الله وقال علي بن ابي طالب لعل ابو بكر الظاهر القبل
 على الناس لعذر علي بعض ما عذرتم ثم قال علي اعظم من حق ابي بكر وذكر فضيلته وسالفة ثم قام ابي بكر فبايع
 ما قبل الناس على علي فقالوا اصبت وحسنت وكان المسلمون الى علي قريبا من رابع الامر المعروف
 وسلم نيز وجميع خود از عالشده در ضمن حديث طويل آورده دورا بنما موضع ثابت بيان ميشود
 وكان لعل من الناس حجة حيوة فاطمة فلما توفيت استكره علي وجوه الناس فالتمس من سامة ابي بكر وسالفة فلم
 عين بايع تلك الاشهر فارسل الي ابي بكر ان اتنا ولا اتنا معك احد كما رايته محض من الخطاب فقال عمر لابي بكر
 والله لا تدخل عليهم وحدك فقال ابو بكر وما عساهم ان يفعلوا لي فاني والله لا اتهم فدخل عليهم ابو بكر فبايعهم
 بن ابي طالب ثم قال انما عرفنا ابا بكر فضيلتك وما اعطاك الله ولم تنفس عليك خيرا ساقه الله اريك
 ولكنك استبددت علينا بالامر ولكنك نرى ان لنا حقنا لقرابتنا من رسول الله فلم ينزل علي ابا بكر حتى فاق
 عينا ابي بكر فلما تكلم ابو بكر قال والذمي نفسي بيده لقرابة رسول الله حسب ان اصل من قرابتي
 واما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال فاني لم آل فيها عن الحق ولم اترك امر ابي رسول الله
 اصنع فيها الا صنعت فقال علي لابي بكر موعدك لعنة الله فاعدا لا كما صاحب الظن وقد علمت

وقوع آن مسلم است لیکن در جویان شرط بود مشرک و کفار و غیره است و مساعدهت اعدا و انصار و
 استعداده و تقاضای وقت و مصلحت و اینها از آنچه است پس کفایه از آن در صورتی که قدر آن شرط
 و وجود مانع مخدوم می ندارد و اگر در ادراقت و مناظرعت توفی است عدم وقوع آن ممنوع است و اما استماع
 از قبول بیعت البتة بوقوع آمده چنانچه کتب سیر و احادیث و تواتر این مضمون مکتوب مشهور است از آنکه
 شیخ جلال الدین سیوطی در جمیع الجوامع در سند عمر بن الخطاب از ابن شیبہ روایت کرده عن مسلم انه
 حين لم يبع لابي بكر بعد رسول الله كان عليا ذمير في غير ما يرد خلون على نبت رسول الله فيشا ورونا
 وري چون شام رسم فلما بلغ عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال يا نبت رسول الله لست
 ما من احد اب اس من ابك وما من احد احب اليك مني انك ما ذك بالحق ان احبتم من الله
 عندك ان امرتم ان يحرق عليهم البيت فلما خرج عمر جاء ما قال لعل ان قد جاءني عمر وقد حلف بالبيت
 لعن عدتم ليجوز عليهم البيت وريم الله ليمضين يا حلف علي فالتقوا فراراشدين في اوارا كبر و التزجوا
 الى فالقروا عندها ولم يرحبوا اليها حتى باليو لا بكر محصل آنكه هرگاه بیعت ابو بكر بعد حضرت پیغمبر خدا الحقا
 یافت علی و زبیر و غیر اینها بیعت حضرت سیده النساء علیها السلام حاضر شدند و با بنجاب بشوره میگردند
 و در اسور خود در جمیع نخل منش می نمودند و چون انجیر بیسب عمر بن خطاب رسید بیعت حضرت سیده
 علیها السلام حاضر شده گفت ای دختر پیغمبر خدا سجد سوگند که تو یکس نزد من دوست ترازید و بیعت
 و بعد از آن یکس دوست ترازید نزد من بیعت و این امر مانع از آن نیست که این جماعت که سجد
 تو حاضر میشوند ما بکنیم که خانه را بر آنها بسوزند و هرگاه از حضور آنحضرت برآمدند مردم فرود که شما میخواهید
 که عزیز من آمد و قسم خورد و سجد که اگر شما باز معاودت خواهید کرد خانه شما را بر شما خواهند سوخت
 و سوگند سجد که او خواهد کرد آنچه سوگند خورد و است بران پس شما بنمای خود برگردید بر شد و صلوات
 در ای خود بینید و جمیع کنید پس من پس انصاف نمودند و جمیع نکردند لیبی او تا ابو بكر بیعت
 کردند و صورت مصالحت حضرت امیر المؤمنین امیر مومنان و جمیع بین این حدیث ششم از سند
 ابی بكر از عائشه چنین روایت کرده چون حدیث طریل بسیار در پشت موضع حاجت را بیان نمایم
 در قصه غنک را که در سواد اهل همین حدیث آورده در موضع مناسب انشاء الله استخوان مذکور

بنیسم سمعت علیا یقول یا یح الناس لا یکر یا ثاد اللہ اولی بالامر منه و اوح فی سمعت د طلعت سخافه ان یح جم انما
 کفار الیضرب بعضهم ثقیاب بعض بالسیف ثم یایع الناس عمر و انا و اللہ اولی بالامر منه و اوح فی سمعت د طلعت سخافه ان
 یرجع الناس کفار الیضرب بعضهم ثقیاب بعض بالسیف ثم یریدون تبالیعوا عثمان اذن اسمع و اید ان عمر یضرب فی
 نفر اناسا و یسم لالیع فی فضل فی الصلاح و لا یرفون کلنا فسیشرع سوا و اید اللہ لو اشار ان کلهم لیس علی
 عزیزیم و لا عجبیم و لا المعاهد منهم و لا المشرک و تحصله منها ان فعلت ثم قال اشکرکم بالعدایة انظر جمیعاً انکم
 احد له عم مثل عمی حمزة اسد اللہ و اسد رسولہ و سید الشهداء قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 المشی بالبحر بطیر سبانی ابجته حیث لیشاد قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 قالوا اللهم لا تقال انکم احد له زوجتی فاطمة بنت محمد رسول اللہ قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه
 عند کل شدة تنزل برسول اللہ منی قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 علی فرشته و رقیبه نفسی بذلت له وجهه و منی قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 عمیری صیغ النبی البواب للمهاجرین و فتح بابی فقام الیه عمه حمزة و العباس فقال یا رسول اللہ صدقت بالواضحة
 باب علی فقال رسول اللہ انما فتحت بابی و لاسدوت ابواکم بل لفتح بابی و لاسدوت ابواکم قالوا اللهم لا تقال انکم
 ثم التلوزه من السماء عمیری حیث قال و ات ذوالقربی حقه قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 مرة عمیری حیث قال اللہ تعالی یا ایها الذین امنوا اذ انا بقیة الرسول فقد مرنا من یدیکم کرمه
 قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 من و صفة و صفة عمیری قالوا اللهم لا تقال انکم احد للاح شایع فی جوفه و احبنا
 از و ارد نیابو رحضرت مولی جل و علے نقل فرموده جمہور انصار و در سفینه بنی ساعدہ کہ مجمع الشیخ
 بود در حین سنج قضایا و مہات و ہنگام قطع و وصل خصومات جمع شدہ سوزن عبادہ ما از خانہ
 رمی بیرون آورده بودند بدایعہ آنکہ در آنجا رفت ہر دہ ساد و با وی سمعت گفتند حال آنکہ و کما
 بود و معذک خطبہ خواند شتبلر حمد و ثنای خداوند تعالی و در وہ صیغہ و بیان افضل از سادہ
 در اسلام و آنکہ نیز ہر مدت نیز وہ سال در میان قوم و ہوت مردم بود و کما و انما و ہما و ہما و ہما

در کوشان علی و شعله من البیعة و عذره بالذی اعتذر الیه ثم استغفر اللہ و تشهد علی بن ابیطالب فاعظم حق ابی بکر
 و انه لم یجمل علی الذی صنع لفاسه علی ابی بکر و لا انکار الادی تفضله اللہ و لکن نری فی الامر نصیباً فاستبد علینا بنو
 فی النفسنا ففسدوا کل المسلمین و قالوا اصبت و کان المسلمین الی علی قریباً من ارجح الامر للموفی انتمی و بخاری نیز
 مثل آن روایت کرده برای خوف تطویل متکرار عبارتت بذكر آن نموده و لم یزل یلم الی آخره که در سنجیدگی و اوست
 صحیح است در نیکو جناب مرتضوی مکالمه بسیار بریل احتجاج با ابو بکر نموده لکن قوم بسبب آنکه روایت آن موجب
 اعوجاج و عدم استقامت اولیای آن است نه صدمه اخفاء و کتمان آن در آمدند و اکثری از ان احتجاجات در
 فرقه حقه مانند احتجاج طبری غیر آن مفصیل است چون درین مجاله بسیار کثرت بر روایات کتب عامه التزام
 رفته از نقل آن اعراض نموده از تفسیر این قول بوضوح پیوسته در باب خلافت ابو بکر نصی از حضرت سرور
 کائنات علیه الصلوٰة و السلام صادر گشته چنانچه اکثر علمای عامه ادعا آن میکنند و الا در مقام احتجاج
 آنرا مستند خود ساخته و نیز حقیقت اجتماعی که بان درین مقدمه احتجاج و اقبال می نمایند نیز بوضوح آنجا
 که اصحاب رسول اللہ بعضی بنا بر حسب جاه و بعضی بلطف و بر خمی لعنف و بهری بحسد اقران خود بخلیفه اهل بیت
 نمودند و جناب مرتضوی ذات مبارک خود را احق بخلافت و اولی الامر است میدانست و نبی ما شتم
 و جماعه از خواص اصحاب درین باب معتقد و تابع آن جناب بوده آنحضرت را خلیفه بر حق و امام مطلق میدانستند
 و ابن عباس نیز همین عقیده داشت چنانچه ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای اهل سنت است و در کتاب
 الرا بن عباس روایت کرده قال قال لعمر بن الخطاب ان اراک تقول ان صاحبک اول الناس
 بها یعنی علی قلت اجل اللذی لا تقول لکن فسا بقته و علمه و قرابته قال انکما ذکرته و لکن کثیر الدعوات
 و تادیه بیعت ظاهری هم از آن جناب بوضع نیامده همواره از صحابه خصوصاً انصار استمداد و استیانت
 میفرمود با آنکه کتر کسی مکر فضل و کمال و استحقاق خلافت او بود بجز برای ناموجه تسک نمودن بر فتن
 و اعدائت آن جناب ندانند و درین اثنا ارتحال حضرت سید النساء علییه التیمیه و الشنا از عالم فانی بدار البقا
 اتفاق افتاد آنحضرت در وجه مردم را از خود منصرف دید و امران و انصار نیافت که انترام حق
 خود را دست متغلبان و فاحسان نماید چاره و ناچار بنا بر صلحت دینی مصاحبه با خلیفه فرمود چنانچه عقیده
 از ابی الصغیر علمبرین و آثار روایت نموده است قال کنتم علیاً یاب یعلم الشوری فصار لغت الاصوات

قریش بعد از این تقدیر و فضائل انصار و استمالت ایشان فرموده و اثبات کرده که مهاجرین بواسطه قرابت
 که با پیغمبر دارند بهترین عرب اند از روی حسب و نسب و در این معنی مکه منقاد کسی نخواهند شد مگر آنکه از قریش
 باشد باید که شمار ایشان حسد نبوی و مخالفت با ایشان نکند بمقتضای خبر معتبر الناس بهم اکثر
 مردمان پرهیز قریش اند و شمار برادران ما نهد در کتاب و شکر کامی مانید در زمین و دوست ترین
 مردم اید و سزاوارتر اید با نگرانی با شید لفضل حق تعالی و مسلم و اید فضیلت برادران خود
 و با ایشان مضائقه نکنید و در چیزی که خدا تعالی با ایشان از زانی داشته و امضای آن خونها کرد

شعر

فهل یفعلن جرمع ادقلق	قضا قدری و کتاب سبق
سزانیست مرنبه راجز رضا	چو روی بگیرد خدنگ قصنا

انصار گفتند ما از مهاجرین مردی بخلافت اختیار کنیم بشرطیکه چون بیرون مردی از انصار خلیفه گیرد و
 چون و سه بگیرد باز مردی از مهاجرین خلیفه باشد و امر بدین پنج مستمر کرده و این طریق بهترین است
 زیرا که چون مهاجرین قصد میل و محابا کنند از خوف نقص انصار نتوانند کرد و عمر گفت بخدا سوگند
 که مخالفت نکنم با هیچ احدی الا آنکه روی را بکشم حساب بن المنذر انصاری خزرجی که او را فدای
 میگفتند برخواست و گفت والله ما کسی را بخلافت بر خود اختیار نکنیم از ما امیری و از شما امیر
 ابو بکر گفت چنین نیست امارت حق ما است و شما ازیران ما با شید حساب گفت ای انصار از تمام
 باین سخن در میاید و ثابت قدم باشید که شما حق اید بخلافت و حکومت ای کرده انصار جز این نیست
 که منا امیر و منکم امیر و اگر خواهد بود بکر را با شما مقاتله کنیم تا این امر قرار گیرد عمر گفت و الله روی
 در خلافت روانیست اگر می مصرع غوغا بود و بادش اندوه و لاسیج بود عرب
 هرگز ما بارت شما را ضعی نشوند حالا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از غیر قبیل شما باشد حساب گفت
 ما این سخن که میگوئیم نه از روی حسد است بر شما و لیکن میترسیم که قومی والی ما گردند که ما
 پدران و برادران ایشان کشته باشیم عمر گفت چرا بخلافت بر ایشان کردی و میترس از آنانی که

فلیدوان شرفه تقایا قادر بودند بر حمایت وی در اعزاز دین و دفع ایذا و اضرار کفار تا نزد ناسیک
 قسطنطنیه بمقدم شریف بلده شمارا مشرف ساخت و ایمان بوسی روزی شما گردانید و توفیق شما
 وی و اعزاز اسلام و سعادت جهاد با اعدای دین بشما حواله نمود تا سجدی که از حالت اعوجاج و توجع
 و ظلم و طغیان برنج استقامت و عدل و احسان و عنان آنگذرد و بواسطه شمشیر شما قبائل عرب طغیان کرد
 متقاد رسول گشته و وی از دنیا رفت و حال آنکه از شمار راضی بود و در بیدار این امر را پیش از آنکه مردم
 در صدر آن در آیند انصاری در جواب او گفتند نیکو میگوئی ما ترا بخلافت و امارت برسی و اریم و هم
 بتورا رضی ایم و باید که بر طارحه نمودند که اگر گروه مهاجرین درین امر با شما مخالفت و منقادت
 کنند و بغضت قدمت حضرت و سبب اسلام و هجرت و کرامت قرابت قرینه بسک جویند چه جواب گویم
 طائفه گفتند گویم از ما امیری در انشا امیری در هرگز غیر ازین راه نخواهیم شد سعد گفت هذا اول الوباء
 و هر کس آنچه بنی طرش میرسد میگفت مردمی از انصار خیر اجتماع ایشانرا بجزین اسطباب رسانید و لاف
 نمود که در بیدار ایشانرا پیش از احداث امر که مستعدی قتال و ستیغت و نمانت عاقبت و مال باشد
 علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد فی الحال عمر بنخسل سفیر آمد و ابوبکر انجا بود و او را از ان امر خبر
 کرد و وی را بر رفتن بسقیفه بنی ساعده که مجمع انصار بود تحریص نمود ابوعبیده و جمعی دیگر از مهاجرین
 با ایشان اتفاق نمود بسقیفه بنی ساعده روان شدند علی بن ابیطالب و جناب شتم و زبیر با جمعی دیگر
 از صحابه بجهت شغل تجزیه و تکفین و غسل و دفن آنحضرت متخلف نموند و در راه دو مرد از انصار
 عویر بن ساعده و من بن عدی بصدیق فاروق پیوستند و ایشانرا دلاری دادند چون بسقیفه بنی
 ساعده رسیدند دیدند مردمی بر سر ریخته کرده و انصار کرده و ساعده و فضائل خود را
 میخوانند و اعیه خلافت دارند عمر پرسید که این مرد بر سر ریخته گفتند سعد بن عباده است از عمر
 منقول است که گفت من نفس خویشم مقاله ترتیب کرده بودم خودم که تا آنرا با مردم گویم ابوبکر را
 منع نمود و خود آنرا سخن کرد و سجدی که آنچه با خود تخمین کرده بودم ابوبکر را بیهوشی از آن داد و بعضی
 روایات وارد شده که ابوبکر بعد از حدیثی بانه تعالی و در حضور مصطفی بیان فضل مهاجرین
 بر سابقین ایشان در اسلام و مواسات نمودن آن طائفه با حضرت بیان و مال و مدد حضرت از انصار

عبداللہ انصاری و ابو سعید خدری و بريدة بن الحبيب سہمی از انجملہ بودند و عباس سر
رضی اللہ عنہ در ان ایام مبنی حدیث گفته که ترجمہ آن نیست

ابیات

ندائتم خلافت پر انصرف نہ او اولین مقبل قبل بودہ نہ اقرب بعهد نبی بودہ امہ جز او مجمع جملا و عفاف کسیت	شد از داشتہ انکار از بود حسن نہ او بود عالم بود حی و کسین معین جبرئیلش افضل و کفین نہ قدر عسک و ز خلق حسن
--	--

محرر گوید ابیاتی کہ ترجمہ آن مذکور یافتہ است ابیات

ابیات

ما کنت حسب ہذا الامر منصرفا الیس اول من صلی لقبلتکم	عن ہاشم ثم منہا عن ابی حسن و اعلم الناس بالقران و حسن
--	--

وسید جمال الدین محدث این ابیات را در ردیعتہ الاحساب بخزیمہ بن ثابت رضی اللہ عنہ
نسبت نموده و این ابی الحدید معتزلی در شرح نہج البلاغہ نسبت بابو سفیان بن حرب بن
امیہ منسوب ساخته و صاحب استیعاب این ابیات افضل بن عباس بن عبد بن ابی اسب
نسبت کرده و در روایت دیگر در آخر آن اضافه نموده ہزہ خطاب را قال الفضل بن عباس
بن عتبہ بن اسب و لہب

ابیات

ما کنت حسب ان الامر منصرف الیس اول من صلی لقبلتکم و آخر الناس عهدا بالنبی و من من فیہ یانہم لا یبترون	عن ہاشم ثم منہا عن ابی حسن و اعلم الناس بالقران و حسن جبرئیل عن فی الغسل و الکفن و لیس فی القوم مانہ من حسن
--	--

و نیز در ردیعتہ الاحساب مذکور است کہ جمع از امام را مذکور آورده اند کہ از ابو سعید خدری

و میان خود و حساب سخنان غلیظ و واقع شد و گفت لایصلح سیقان فی عهد واحد پس بنی المهاجرین
 و الا انصار منی لفت و مخالفت بجایت انجامید و لفظ و اختلاف بسیار در میان آمد چنانچه نزد یک
 بود که منجوبه بخاک نشود و سعد بن عباد در آن غوغا در زیر دست و پای مردم ماند قلای از
 انصار گفت قتلتم سعدا عمر گفت اقتلوه قتلکم الله و در واسطه دیگر آنکه گفت قتل الله سعدا
 خانه صاحب سینه و فتنه ابو بکر چون حال بد بنی نوال دید اصحاب را با حسن بود همه تمسکین بود و گفت
 ای گروه انصار شمارا سوگند بخدا اتبعالی میدهم که در شب عقبه چون با رسول الله صلی الله علیه و آله
 بیعت نمودید از جمله شرطها که با شما کردیم یکی آن بود که در امر خلافت و حکومت منازعت و
 مخالفت نکنید با کسی که اهل آن کار باشد همه گفتند آری و متوجه سعد بن عباد گشت و گفت
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که فرموده قذافه این امر قریش اند سعد گفت
 آری پس زید بن ثابت انصاری برخواست و گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 از قوم مهاجرین است و خلیفه وی نتواند بود مگر از مهاجرین و ما انصاریم انصار خلیفه و
 خواهیم بود چنانچه انصاری بودیم بیعت کنید با مهاجران ابو بکر گفت جز آنکه الله خیر است
 عمر و ابو عبیده با گرفت و گفت که من هر یک ازین دو مرد شائسته خلافت میدانم عمر گفت
 بلکه ما با تو بیعت میکنیم بهتر و بهتر ما توئی و دو دسترین مردم بودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و کیست که در این فضیلت جمع بود که از آیه ثانی اشین ان هانی الغار فذوقوا
 لصاحبه لا تخزن ان الله معنا معلوم میشود و دست ابو بکر گرفت و با وی بیعت کرد و مهاجرین
 را گفت تا بیعت کردند و بعد از آن انصار بیعت نمودند الا طائفه قلیله که بعضی گفتند ما بیعت
 هیچکس نکنیم الا علی بن ابی طالب علیه السلام را شیخ فرید الدین عطار از زبان این جمع گفته

مشعر

از مشرق تا مغرب گرامم است	علاء و آل او ما را تمام است
و در بعضی کتب سیر مسطور است که اکثر بنی ماسثم و سلمان فارسی و عماره یاسر و مقداد بن الاسود و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابو ذر غفاری و ابو ایوب انصاری و حارث بن	

که از بیعت با من تخلف خواهی کرد هرگز آنرا قبول نمیکنم و هم اکنون که مردم با من اتفاق نموده اند اگر کسی
 نیز با ایشان اتفاق نموده چنین مرا مطابق واقع ساخته باشی و اگر حالاً توقف کنی و خواهی که
 در این امر تا بل و تفکر کنی هیچ حرج نیست پس از مجلس برخاست و متوجه خانه خویش گشت انقی و نیز در
 روضه الاحباب صورت مبايعت جناب امیرالمؤمنین نوشت که صحبت پیوسته که تا قاطبه عمر
 علیها السلام در حیاة بود علی بیعت نکرد چون فاطمه و فاطمات کس را نیز در ابوبکر فرستاد و از رو
 استد عافیه کرد و او حیدر و رفاه و بی شرفی آورد تا با یکدیگر بشناخته مکالمه نمایند تا با او بر اقبال نمود
 و در ساعت متوجه خانه علی گشت و بعد از ملاقات علی بعد از حمد و ثنای خداوند تعالی در
 بر سر محض فضیلت ابوبکر را بیان کرد و عذر خود را در تأخیر مبايعت واضح ساخت و گفت غفلت و امر
 مبايعت بالوقت از روی حسد بلکه برای آن واقع شد که تو با ما در آن باب هیچ مشاورت نمودی
 و اعتباری از ما نگرفتی و حال آنکه ما را بواسطه قرابت قریب رسوخا در آن امر دخالت و نصیبی بود
 و ازین نوع سخنان رفیق آمیز و کلمات صلح انگیز میگفتند و پیوسته بر ایاد میفرمودند تا اشک از چشمها
 ابوبکر روان شد و بمجذرت در آمد و گفت بخدا ای که نفس من بمید قدرت است که پیوستن با
 رسول و نیکویی کردن با ایشان در حبیب است نزد من از پیوستنی و نیکویی کردن با قاریب خود
 و عذر مضائقه مذک که در اموال از وی با قاطبه واقع شده بود بیان نمود و آنکه علی گفت بنما نشین جمله
 خواهم آمد تا بعد از نماز سلسله مبايعت را با او استی کام و هم چون ابوبکر نماز پیشین گذارد و بر شتر
 بر آمد و بعد از حمد و ثنا و تشهد در و بر مصطفی مفضل و شرف علی را بیان نمود و عذر او را در تخلف از
 بیعت تفریح کرد و در آن معذرت است استغفار کرد و فرمود آمد بعد از آن علی بر شتر بر آمد
 و خطبه مشتمل بر حمد و ثنا و تشهد در و بر سب و انوار عظیم حق ابوبکر فرمود و عذر خود را چنانکه با ابوبکر
 فرموده بود باز علی ملا را الناس طوره فرمود و با ابوبکر بیعت کرد و انتمی کلامه با جمیع مفضل این اختلاف
 آنست که بعد از استعمال جناب سرور کائنات بچهار جهت ملک زمان عمر و ابوعبیده جراح ابوبکر
 را بخلافت برداشته مهاجرین و انصار را بلطف و عنف و عده و عید استمال ساخته و در اسیر
 متابعت و مبايعت او در آوردند و جمهوره اتمام و طالعته عوام را تمام ایشان نمودند جناب امیرالمؤمنین

حاصل شد ابو بکر از وجوه مهاجران و اعیان و انصار جمعی ساخته علی رضی علیه السلام را
 بان مجلس طلبید وی اجابت فرمود و در آن مجمع حاضر شد و در محل لائق خود نشست
 و از موجب طلب خویش پرسید عمر گفت موجب آنست که میخواهم چنانکه سایر اصحاب
 با ابو بکر بیعت کرده تو نیز بیعت کنی علی علیه السلام فرمود من همان سخن که شما بر انصار حجت
 ساخته این منصب را گرفتید بر شما حجت میگردد انم راست گوئید که بحضرت رسالت نپاها صلی الله
 علیه و آله وسلم اقرب کیست عمر گفت ترا گذاریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت اصل سخن
 مراجع را با صوابی گوئی ابد ازین زمین بیعت جوئید ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو
 بر واسطه سبقت اسلام و فضل قرابت قرین با سید انام علیه السلام سزاوار خلافت و حکومتی
 و لیکن چون اصحاب بر ابو بکر اجماع و اتفاق نموده اند مناسب آنست که تو نیز قدم در راه
 وفاق و آری علی علیه السلام گفت ای ابو عبیده تو امین این امتی بقول رسول مختار صلی الله
 علیه و آله وسلم منما می اما متدرستی است در گفتار و کردار و صحبتی که حق سبحانه تعالی بخاندان
 بخت کرامت کرده و در بدان مباحثید که بجای دیگر کنید مهبوط قرآن و وحی و مورد امر و نهی و منعم
 فضل به مردم عدل عقل و حلم مایم و بواسطه این امور خلافت را شایسته و امارت را سزاواریم
 بشترین معنی انما می گفت ای ابو الحسن این داعیه که تو امر و زمام را میگیری و پیش ازین اگر
 مردم و مردم شرفی بر زنده با تو مضائقه و منازعه نمیکردند و بالتو بیعت می نمودند و لیکن چون
 در خانه نشستند و در بافتلای مردم سستی ایشانرا این گمان شد که از خلافت کناره میگیری و
 رفع ندایی این امر را از تو میگیری اکنون جماعتی مسلمانان کسی دیگر را قبول کرده اند پیشوا
 اندی در می آئی و خود را طرد دیگری نمائی علم رضی فرمود ای بشر تو را امیداری که من حسب
 اطهر و قالب انور سید عالم را غسل ندادم و تجیز و تکفین او نموده و از دفن او فراغت حاصل
 نموده و من از طلب حکومت و خلافت زدمی و با مردم در منازعت و خصومت شدی ابو بکر حدیث
 چون دید که کلمات علی علیه السلام و استوار و هر یک ازینها مقابله صد که بلکه صد هزار کلمه است از رفیق و
 مدارا داده آمد و گفت ای ابو الحسن مرا گمان این بود که ترا با من مضائقه نباشد و اگر صد است

اصحاب اور از فرقہ مرجئہ شمار کرده چنانچہ آمدی و غیره تصریح بیان نموده اند و شرح موافق و ضمنی
 بان احوال عسائیه گفته و عسائان کان بکلیه ای القول بما ذهب الیه عن اب حنیفہ و لیس من المرجئیه
 و هو اقر علیه قصد بن عسائان ترویج مذہبہ بموافقتہ رجل کبیر مشہور قال الامدی و محمد افاضی بالمقال
 در عدد اب حنیفہ و اصحابہ من مرجئہ اهل السنۃ و لعل فلک لان المعزول فی الصدور الاول بعبارة
 الفهم فی القدر مرجئہ اولاً لانه لما قال الایمان هو التصدیق و لا یرید ولا یقتضی طعن بالارجح و لا یقتضی
 لعل عن الایمان و لیس كذلك اذ عرف من المسالمة فی العمل بالاجتماع و فیہ لیس عسائیه و لیس
 آنچه از آمدی نقل کرده معلوم میشود که در باب مقالات رئیس الفقہاء از آن فرقه مرجمت عسائک
 میداشته اند و اعتقادہی که آمدی و غیره ازین معنی از راه حسن ظن باجمعیان نمودند
 از آن نمیکند و یقین حاصل نمیشود که جنابش از فرقہ مرجئہ نبوده و آنچه ان مخالفان از
 بقدر آمدی در تاریخ خود و بارہ ابو حنیفہ ذکر کرده هر چند از تصریح اعراض نموده اند
 آن کلام اتیقدر معلوم میشود که جنابش مطعون عملاً سلف و در تدبیر مخالفانند و عبارت
 نیست و قد ذکر الخطیب مہناتی تاریخہ اشیا کثیرہ ثم عقب ذلک بذكر ما کان الامیق تبرکہ و انما ستر
 عنہ فمثل ہذا الامام لایشک فیہ و یرد و تحقیقہ لم یکن لیباب لیسئی الا قایہ العربیہ و ینجی عبادتہ
 مفہوم میشود کہ آنچه خلیفہ بغدادی و در احوال رئیس الفقہاء اہل سنت ذکر کرده امور ہیست
 کہ در تدبیر مخالف عملاً سلف بود و بر تقدیر تنزل میگویی کہ اہل سنت بالمعنی الاخص من مقابلہ
 معتزلہ و غیرہ اند و در باب مذہب اہل البدع اتفاق اہل اصول عقائد ثبوت ترسیدہ ملاحظہ
 انہایا ہم مشہورست چنانچہ شافعیہ بنا بر مشہور اشعری مذہب اند و حنبلیہ برای خود در اصول مذہب
 علیہ و در تذکرہ در کتاب کلامیہ مذکورست و نفیہ در اصول عقائد تابع ابو منصور ماتریدی
 اند و معتقد ایان ایشان کہ ابو حنیفہ کوفی و اصحابش باشند چنانچہ نسبتی نزد اہل باب مقالات
 داخل فرقہ مرجئہ بودند امام محمد الدین راز سے در تفسیر کبیر تصریح با اختلاف
 اہل سنت در اصول مذہب نموده میگردد اہل السنۃ اختلفوا اختلافاً فاشد بیانی ہذا الباب
 ما صفت اللہ تعالیٰ بالاشوہی ثبت التقاد و صفۃ و القاضی انکہ و عند اللہ من سعید

بر ایشان انکار فرموده و عوامی خلافت و امامت برای خود نمودند و ذات مقدس خود را بنص حضرت رسالت
 بنیاد اولی با امامت میدانستند که در همه از خواص تصدیق آن جناب نموده آنحضرت را امام و وصی و جانشین
 بلا فصل بعد پیغمبر خدا و کسی که پیروی و اتباع آنحضرت را بر پایه سعادت و در جهان انکاشتمند فرقه اول
 یا اهل سنت و اقسام یافتند اگر چه اظهار میکنند که مراد از سنت درین تشبیه نبوتی است مطلقا لیکر
 در حقیقت مراد ایشان از سنت محبت شیخین است بهیچ در افراد از عمر مولی عفره از هشتم از عایشه
 روایت کرده شیخ جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر نیز تخریج نموده من تسکب استه و دخل الجنة قالت عائشه
 یا رسول الله ما استه قال حب ابيك و صاحبك یعنی عمر انتمی و ذرعه دوم در سیوم ملقب بشیعه گوید و در صحیح
 حدیثی که در بیامی از امام سلمه رضی الله عنهما روایت کرده که حضرت رسالت تأبذ فرمود شیعه علیهم الفانزون لولا انما
 لسلوک شاه راه نجات فائز گشتند بسبب وقوع این اختلاف اقسام اولی اهل اسلام منحصر در دو فرقه
 شدند اهل سنت و شیعه و معتبر در مفهوم حقیقت اهل سنت اولاً و بالذات محبت شیخین است چنانچه
 در حدیث عائشه تصریح بآن واقع شده اگر حسب اشخاص دیگر مانند اهل بیت در مفهوم حقیقت اهل سنت
 اعتبار میکنند تا نیاید با عرض خواهد بود از اینجا است که شیخ و اولیاضل ناصب در کتب بسیار نقل فرموده
 که اهل سنت در حقیقت اصحاب قرون ثلاثه مشهور و بخیر اند یعنی صحابه و تابعین و تبعه تابعین صحابه از ان است
 نه نموده و بفرقه عبارته قلت اهل السنة عندنا هم اهل القرون المشهوره و لها بالخیر الی آخرها قال و بدیهی است
 که بسیاری از اصحاب قرون ثلاثه مانند معاویه و عمر و غیره بنی شیب و عبداللہ بن عمر الخطاب و عبداللہ بن عمرو بن
 بن ابی ارقطه و معاویہ بن خدیج و تبعه توبه ایشان محال است که شیعه علی بن ابی طالب و پیغمبر و شیعه عبارت
 از تبعه اشخاص است و این گروه علی ما ثبت بالتواتر از دوا سره متابعت آنحضرت خارج بودند پس
 اگر این جماعت و اهل سنت نباشند خروج ایشان از اهل اسلام لازم آید لا محصرا للامته
 فی القرن الاول فی اثین الفریقین و شک نیست که ناصب اقران او قائل و راضی باین معنی نیستند
 و وقوع اختلاف در اهل سنت باین معنی و افتراق آنها بمقتزله و مرجعیه و خوارج و سبجاریه و غیره
 و شبیه و اهل سنت بمعنی اشخاص که مقابل این فرقه اند و ضوی تمام در ادوار الشاکه اللہ تعالی در خروج
 من الشیعه اهل سنت بفرق مکرره بمعرض بیان آید و از باب بدقالات تحریس الفقهاء الوجیهه کوفی